

دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۱۰

سقط جنین، بخش ۱

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه دهم، سقط جنین، بخش اول است.

خب، ما بررسی خود را از نظریه‌های اخلاقی اصلی به پایان رسانده‌ایم. اکنون، بیایید توجه خود را به تعدادی از مسائل اخلاقی عملی معطوف کنیم.

در طول مسیر، استدلال‌های موافق و مخالف در مورد هر یک از این مسائل را بررسی خواهیم کرد و اصول و مفاهیم اخلاقی را که قبلاً در مورد آنها بحث کرده‌ایم، به طرق مختلف در مورد این مسائل مختلف به کار خواهیم برد. بنابراین، ما با چیزی که احتمالاً بحث‌برانگیزترین آنهاست، یعنی بحث سقط جنین، شروع خواهیم کرد. اجازه دهید ابتدا کمی از پیشینه بیولوژیکی در مورد بارداری را ارائه دهیم، زیرا اصطلاحات خاصی در این بحث استفاده می‌شود و مهم است که معنای آنها را بفهمیم.

بنابراین، پس از لقاح تخمک توسط اسپرم، زیگوت تشکیل می‌شود. و با مهاجرت به رحم، به بلاستوسیست تبدیل می‌شود. تصویری از بلاستوسیست وجود دارد.

تقریباً از هفته ۳ تا ۸، به عنوان رویان شناخته می‌شود. در حدود هفته ۳ و نیم، قلب شروع به تپیدن می‌کند، که تقریباً در هفته ششم قابل تشخیص است. در هفته هفتم، فعالیت مغز آغاز می‌شود و در این مرحله جنین نامیده می‌شود.

تقریباً در هفته شانزدهم، جنین شروع به حرکت می‌کند. این زمانی است که مادر می‌تواند حرکت جنین را در رحم خود حس کند. و سپس، حدود هفته بیست و چهارم، به مرحله حیات جنین رسیده‌ایم.

این زمانی است که نوزاد می‌تواند در خارج از رحم زنده بماند. بنابراین دوباره، تصویر بلاستوسیست وجود دارد. این هم شکل جنین در حدود هفته‌های ۳ تا ۴. یک جنین ۷ و نیم هفته‌ای وجود دارد.

هفته ۳. ماه و ۱ هفته ۴. ماه ۱۰.

ماه ۸. ماه و ۳ هفته. و حالا، پسر، اندرو، وقتی بود، نمی‌دانم، ۶ یا ۸ ماهه ۶.

بنابراین، در ادامه، بیایید به برخی از دسته‌بندی‌های سقط جنین اشاره کنیم. اساسی‌ترین تمایز در مورد سقط جنین، خاتمه دادن به بارداری است. به طور کلی، سقط جنین زمانی اتفاق می‌افتد که بارداری خاتمه یافته باشد.

اساسی‌ترین تمایز بین سقط جنین خودبه‌خودی و سقط جنین با تحریک خارجی است. سقط جنین خودبه‌خودی به عنوان سقط جنین ناخواسته نیز شناخته می‌شود و این موضوع منشأ هیچ بحث یا مناقشه اخلاقی نیست. البته آنچه بحث‌برانگیز و مورد بحث است، زمانی است که سقط جنین با تحریک خارجی انجام می‌شود.

این کار از طریق روش‌های مختلفی از جمله وکیوم، آسپیراسیون، اتساع و کورتاژ، تزریق سالین، هیستروتومی، پروستاگلاندین و قرص صبح روز بعد انجام می‌شود. در مورد مسائل فلسفی محوری، دو سوال اصلی وجود دارد. یکی در مورد جایگاه هستی‌شناختی جنین است

وقتی در مورد جنین، رویان یا بلاستوسیست صحبت می‌کنیم، این چه نوع موجودیتی است؟ در هر مرحله‌ای از بارداری که ممکن است در مورد آن صحبت کنیم، می‌توانیم پرسیم که این چه نوع موجودیتی است؟ آیا فقط یک زائده است، چیزی شبیه به آپاندیس یا لوزه یا آدنوئید؟ آیا بالقوه انسان است؟ آیا انسان است اما صرفاً از نظر بیولوژیکی؟ یک انسان بیولوژیکی است اما یک شخص نیست؟ یا اینکه جنین، حتی بلاستوسیست یا زیگوت، یک شخص کاملاً انسانی است؟ بنابراین، اینها احتمالات مختلفی تحت سوال کلی جایگاه هستی‌شناختی جنین هستند. سپس می‌پرسیم، جایگاه اخلاقی جنین چیست؟ جنین چه حقوقی، در صورت وجود، دارد؟ و ما چه وظایف یا تعهداتی نسبت به جنین‌ها داریم؟ پاسخ ما به آن سوال یا به آن سوالات در مورد جایگاه اخلاقی جنین توسط پاسخ‌های قبلی ما به سوالات هستی‌شناختی تعیین می‌شود. به همین دلیل است که مهم است ابتدا به سوال هستی‌شناختی در مورد جایگاه جنین پردازیم.

کمی در مورد پیشینه قانونی: البته، تصمیم مهم سال ۱۹۷۳ و رأی دیوان عالی کشور، رو در مقابل وید، نزدیک به ۵۰ سال است که رویه قانونی راهنمای این موضوع بوده است. دادگاه با تقسیم دوره بارداری به سه ماهه‌های مختلف، به این موضوع پرداخت

و سپس احکام خاصی را که برای هر یک از این سه ماهه‌ها اعمال می‌شود، وضع کرد. در مورد سه ماهه اول بارداری، دادگاه حکم داد که ایالت‌ها نمی‌توانند سقط جنین را تنظیم کنند. در مورد سه ماهه دوم، آنها گفتند که ایالت‌ها می‌توانند تنظیم کنند، اما فقط به خاطر سلامت مادر

در مورد سه ماهه سوم، آنها حکم دادند که ایالت‌ها می‌توانند هرگونه سقط جنین را ممنوع کنند، به جز مواردی که برای سلامت مادر ضروری است. اکنون، از زمان پرونده رو در مقابل وید، تعدادی تصمیم دیگر نیز گرفته شده است. در واقع، در همان سال، ۱۹۷۳، پرونده دیگری به نام دو در مقابل بولتون وجود داشت که در واقع با اشاره به اینکه سلامت مادر ممکن است شامل نگرانی‌های روانی و عاطفی باشد، پرونده رو را گسترش داد.

چهار سال بعد، در پرونده «برنامه‌ریزی والدین در برابر دنفورث»، آنها حکم دادند که هیچ رضایت والدین یا همسری لازم نیست. این حکم همچنین تصمیم‌گیری را به مادر باردار و پزشک او واگذار کرد. در سال ۱۹۸۹، پرونده «وبستر در برابر خدمات بهداشت باروری»، قانونی در میسوری که حیات را از زمان لقاح، ۱۹۸۹، تأیید شد.

این حکم همچنین تأمین بودجه عمومی برای سقط جنین را ممنوع کرد. سه سال بعد، در پرونده «برنامه‌ریزی والدین علیه کیسی»، قانونی در پنسیلوانیا که خواستار یک دوره انتظار ۲۴ ساعته برای آگاه کردن زن از خطرات مختلف سقط جنین بود، تأیید شد. این قانون همچنین الزام رضایت والدین را تأیید کرد اما الزام اطلاع‌رسانی به همسر را رد کرد.

بنابراین، اینها برخی از پرونده‌های مهم دیوان عالی کشور هستند که به پرونده رو در مقابل وید مربوط به سقط جنین برمی‌گردند. بنابراین، ما باید بین مسائل اخلاقی و حقوقی در اینجا تمایز قائل شویم. یکی از چیزهایی که بحث سقط جنین را بسیار پیچیده و دشوار می‌کند، این است که ما این دو بُعد را در این موضوع داریم

و سوال حقوقی این است که آیا یک زن باید در این کشور حق قانونی برای انتخاب سقط جنین داشته باشد؟ و سوال اخلاقی این است که آیا این قانونی است یا خیر، چه زمانی، اگر جنین چیزی ممکن باشد، آیا از نظر

، اخلاقی برای یک زن مناسب است که سقط جنین کند؟ بنابراین، می‌توان طرفدار زندگی یا طرفدار انتخاب بود، چه از نظر اخلاقی و چه از نظر قانونی. بسیاری از مردم از نظر اخلاقی طرفدار زندگی هستند و معتقدند که یک زن نباید حق انتخاب سقط جنین داشته باشد، بنابراین از نظر قانونی نیز طرفدار زندگی خواهند بود. بسیاری از مردم از نظر اخلاقی و همچنین از نظر قانونی طرفدار انتخاب هستند.

و بعد بعضی‌ها از نظر اخلاقی طرفدار زندگی هستند اما از نظر قانونی طرفدار حق انتخاب. بنابراین، این موضوع فقط از نظر دیدگاه‌هایی که ممکن است داشته باشند کمی پیچیده می‌شود. ما بر مسئله اخلاقی تمرکز خواهیم کرد.

و بسته به گرایش سیاسی شما، این ممکن است پیامدهایی برای مسئله حقوقی داشته باشد یا نداشته باشد. بنابراین، بیایید با صحبت در مورد برخی از استدلال‌های اصلی طرفدار حق انتخاب و اخلاقی که مطرح شده‌اند، شروع کنیم. احتمالاً دو استدلال شناخته‌شده به نفع دیدگاه طرفدار حق انتخاب توسط جودیت جارویس تامپسون و مری آن وارن ارائه شده است.

بنابراین، بیایید با استدلال‌های جودیت جارویس تامپسون شروع کنیم که منحصر به فرد و بسیار نوآورانه هستند. برخلاف مری آن وارن، که در ادامه در مورد او صحبت خواهیم کرد، تامپسون برای پیشبرد بحث فرض می‌کند که جنین یک شخص کاملاً انسانی است. بیایید بپذیریم که جنین یک شخص است و نه فقط از نظر بیولوژیکی انسان.

آیا همچنان نتیجه می‌شود که ما باید به جنین همان حقوق اخلاقی را بدهیم که مثلاً هر انسان بالغی دارد؟ و او استدلال می‌کند که نه. او همچنین سعی کرد شهود ما در مورد این موضوع را از طریق چند آزمایش فکری جالب بیان کند. و یکی از این آزمایش‌ها مربوط به ویولنیست است.

تامپسون از یک آزمایش فکری نسبتاً معروف استفاده می‌کند. فرض کنید روزی خودتان را در بیمارستانی می‌بینید که از طریق یک خط وریدی به کسی که در تخت کناری شما دراز کشیده است، متصل هستید. و متوجه می‌شوید، به شما اطلاع داده می‌شود که شما را بیهوش کرده‌اند، ربوده‌اند و از شما برای حمایت از شخصی که در کنار شماست و به یک بیماری خونی نادر مبتلاست، استفاده کرده‌اند که فقط گروه خونی خاص شما می‌تواند به او کمک کند.

و بنابراین، آنها از شما به عنوان نوعی دستگاه پشتیبانی از زندگی استفاده می‌کنند، زیرا شما به این شخص که یک ویولنیست مشهور جهانی است، متصل هستید. انجمن دوستداران موسیقی کسانی بودند که این کار را ترتیب دادند زیرا نمی‌خواستند این ویولنیست بزرگ را از دست بدهند، کسی که بدون حمایت فیزیکی خاص شما از نظر خون، در عرض چند هفته یا چند ماه می‌مرد. بنابراین، آنها تصمیم به انجام این کار گرفته‌اند زیرا احتمالاً شما رضایت خود را نمی‌دادید.

اما حالا که به این شخص وابسته شده‌اید، می‌گویند فقط کافی است نه ماه در این شرایط بمانید و بعد می‌توانید بروید. بعد، آن ویولنیست مشهور می‌تواند بقیه عمرش را صرف غنی‌سازی زندگی دیگران با مهارت موسیقایی‌اش کند. حالا، در این شرایط واکنش شما چه خواهد بود؟ به نظر شما، خب، منطقی است؟

من فقط اینجا می‌نشینم و هفته‌ها و ماه‌ها را صبر می‌کنم. احتمالاً نه. احتمالاً پاسخ شما این خواهد بود که یک دقیقه صبر کنید، کسی از من نپرسید.

من این را انتخاب نکردم. بنابراین، شما نمی‌توانید من را مجبور کنید که نه ماه این ناراحتی و دردسر را تحمل کنم، هرچند، خب، نوازنده ویولن عضو ارشمنندی از جامعه است و درست به اندازه من یک انسان است. من می‌خواهم خودم را از قید و بند رها کنم.

بخشید، اما شما نمی‌توانید من را مجبور به انجام این کار کنید. نکته‌ی تامپسون در اینجا این است که این شبیه سقط جنین است که در آن، حتی اگر بپذیریم که این یک شخص است، شما همچنان حق دارید در آن صورت خود را از قید آن رها کنید. می‌توانیم بپذیریم که جنین یک انسان کاملاً شخصی با حقوقی و غیره است.

این موضوع حق شما برای حفظ آزادی خودتان را در این مورد از بین نمی‌برد. بنابراین، او استدلال می‌کند که این قیاس باید به ما نشان دهد یا برای ما آشکار کند که همه جنین‌ها حق حیات ندارند که به زن حکم کند بارداری خود را ادامه دهد، حتی اگر ناخواسته باشد. حال، کمی بعدتر با جزئیات بیشتر به این موضوع پاسخ خواهیم داد، اما فکر می‌کنم در این مرحله توجه به این نکته مهم است که، همانطور که بسیاری مشاهده کرده‌اند، به نظر می‌رسد که این قیاس فقط در مورد بارداری‌هایی که ناشی از تجاوز جنسی هستند، صدق می‌کند.

به نظر می‌رسد این دقیق‌ترین قیاس در اینجا باشد. اگر کسی مجبور شود از این شخص بدون هیچ اقدامی حمایت کند، این مشابه تجاوز جنسی خواهد بود، اما مسائل دیگری در مورد این آزمایش فکری وجود دارد که بعداً در مورد آنها صحبت خواهیم کرد. اما تامپسون آزمایش فکری دیگری در مورد بذر افراد دارد.

بنابراین، او از ما می‌خواهد موقعیتی بسیار متفاوت از موقعیت خودمان را تصور کنیم که در آن این دانه‌های کوچک نامرئی در هوا شناور هستند. و آنها به گونه‌ای هستند که اگر روی فرش یا روکش مبلمان فرود بیایند، یک انسان، یک گیاه، شروع به جوانه زدن می‌کند. در این دنیای خیالی، برای جلوگیری از رشد گیاهان روی مبلمان یا کف خانه، مردم این توری‌های ریز را روی پنجره‌های خود قرار می‌دهند که فقط نیمه‌تراوا هستند.

و دانه‌ها به ندرت می‌توانند از آن عبور کنند. حدود ۹۹٪ احتمال دارد که از ورود دانه‌ها جلوگیری شود، اما شاید ۱٪ احتمال داشته باشد که یک دانه از آن عبور کند. و اگر اتفاقاً در فرش یا روکش مبلمان شما کاشته شود، ممکن است یک گیاه رشد کند.

حالا فرض کنید خانمی در آپارتمانی زندگی می‌کند و خیلی مراقب توری‌های پنجره‌هایش بوده، اما همیشه پنجره‌هایش را بسته نگه نمی‌دارد. او هر از گاهی از کمی هوای تازه لذت می‌برد، بنابراین پنجره‌هایش را باز می‌کند؛ توری‌ها آنجا هستند، اما یک دانه از آنها عبور می‌کند و روی فرش می‌کارد. او بعد از چند هفته متوجه می‌شود که یک گیاه در حال رشد است.

من این قصد را نداشتم. من تمام تلاشم را کردم که آن بذر در آپارتمانم کاشته نشود، بنابراین می‌خواهم آن را از ریشه بکنم. تامپسون معتقد است که این یک رویکرد کاملاً منطقی است و با وجود اینکه آن شخص واقعاً در آپارتمان آن زن بزرگ شده است، او هنوز هم می‌تواند آن را از ریشه بکند.

او تمام تلاش خود را برای جلوگیری از وقوع این اتفاق انجام داد، اما این اتفاق افتاد، بنابراین او هنوز حق دارد، گیاه آن شخص را از ریشه بکند. و این البته مشابه استفاده از انواع خاصی از روش‌های پیشگیری از بارداری مثلاً قرص، است که در جلوگیری از لانه‌گزینی تخمک بارور شده روی دیواره رحم بسیار مؤثر است. اگر زنی در چنین شرایطی باردار شود، باید به همان اندازه که آن زن در آپارتمان حق دارد گیاه آن شخص را از ریشه بکند، حق سقط جنین داشته باشد.

بنابراین، او استدلال می‌کند که ما وظیفه نداریم سامری‌های خوب یا سامری‌های باشکوه باشیم، که این توصیف کسی است که به ویولنیست وابسته می‌ماند. این توصیف کسی است که به فرد اجازه می‌دهد گیاه در آپارتمان‌ش رشد کند، اگرچه او سعی کرد از این کار جلوگیری کند. ما وظیفه داریم، همانطور که او می‌گوید سامری‌های حداقلی شایسته باشیم، اما یک سامری حداقلی شایسته موظف نیست به فرد اجازه دهد گیاه زنده بماند یا ویولنیست وابسته بماند.

او درباره این پرونده در دهه ۱۹۶۰ صحبت می‌کند که در آن زنی به نام کیتی جنوسی توسط شخصی در خارج از مجتمع آپارتمانی‌اش مورد ضرب و شتم قرار گرفت، مردی بارها و بارها به او چاقو زد، و او شاید ۱۰ دقیقه فریاد کمک سر می‌داد. حداقل ده‌ها نفر، اگر نگوئیم ۵۰ یا ۶۰ نفر، صدای فریاد او را شنیدند، و ۱۵ هیچ‌کس به پلیس زنگ نزد. در نهایت، او بر اثر جراحات وارده درگذشت.

این یک پرونده معروف است زیرا نمونه‌ای غم‌انگیز از افرادی است که نمی‌خواستند درگیر شوند و منجر به مرگ کسی شد که اگر کسی فقط با مقامات تماس می‌گرفت، می‌توانست به راحتی نجات یابد. آنها می‌توانستند به محل حادثه برسند و حداقل او را پس از چاقو خوردن نجات دهند، اگر نه اینکه از برخی از چاقو خوردن‌ها نیز جلوگیری کنند. بنابراین، یک سامری حداقلی شرافتمند به آنجا تلفن می‌کرد.

لازم نیست فقط با یک تماس تلفنی خودتان را تا مرز خطر پیش ببرید. بنابراین این حداقل قابل قبول است. و قوانین، قوانین سامری خوب، که مردم را ملزم به کمک به کسی برای جلوگیری از آسیب قابل توجه می‌کند، که فرد را خیلی در شرایط سختی قرار نمی‌دهد، مانند نجات یک کودک نوپا از غرق شدن در آب، این را تشخیص می‌دهند.

شما وظیفه دارید که حداقل ادب و نزاکت را رعایت کنید. کمک به بیرون آوردن کودک از آب، شما را در موقعیت خطرناکی قرار نمی‌دهد یا خطری برای شما ایجاد نمی‌کند. بنابراین، وجود چنین قوانینی مناسب است.

اما به گفته تامپسون، مشکل قوانین سقط جنین که سقط جنین را در مواردی مانند عدم موفقیت روش‌های پیشگیری از بارداری تجویز یا محدود می‌کنند، این است که اساساً بار اضافی بر دوش کسی می‌گذارد که تمام تلاش خود را برای جلوگیری از بارداری انجام داده است. بنابراین، در اینجا چه می‌توانیم به استدلال‌های تامپسون بگوئیم؟ یک چیزی که می‌توانیم بگوئیم این است که اجازه دادن به زندگی جنین، حداقل شایسته است. حتی اگر گام‌های مهمی برای جلوگیری از بارداری از طریق کنترل بارداری برداشته شده باشد، اگر این یک انسان واقعی است که در درون زن رشد می‌کند، آیا حداقل شایسته نیست که جان آن شخص را نگیریم؟ آیا واقعاً قهرمانانه است؟ بنابراین، می‌توان این سوال را مطرح کرد که آیا ادامه بارداری در واقع وظیفه یا تعهد شماست یا خیر.

این یک عمل اضافی، آنطور که تامپسون می‌گوید، نیست. فراتر و فراتر از وظیفه نیست. این وظیفه شماست.

در رابطه با تشبیه بذر انسان، برخی به این شکل واکنش نشان داده‌اند و خاطرنشان کرده‌اند که کاری که تامپسون در اینجا انجام می‌دهد، به اشتباه مقایسه رابطه جنسی، که یک عمل بسیار صمیمانه است، با تنفس هوای تازه به صورت اتفاقی است. همچنین به اشتباه القا می‌کند که تولید مثل نیز یک نوع عمل منفعلانه مشابه است، که البته اینطور نیست، مگر در موارد نادری که فرد باردار می‌شود. در مورد تجاوز جنسی، این یک عمل توافقی از طرف هر دو فرد درگیر است.

بنابراین، نوعی بُعد گمراه‌کننده در آزمایش فکری او وجود دارد. بنابراین، این استدلال‌های تامپسون است و ما به زودی آن را، به ویژه استدلال ویولنیستی او، بررسی خواهیم کرد و به ایرادی بر آن خواهیم پرداخت.

دوم، استدلال ماریان وارن است که آن هم مشهور است و رویکردی متفاوت از تامپسون دارد.

وارن این ایده را که جنین‌ها شخص هستند به چالش می‌کشد و نتیجه می‌گیرد که جنین‌ها حق حیات ندارند و این رایج‌ترین روشی است که طرفداران حق انتخاب این روزها استدلال می‌کنند. استدلال اساسی او این است که همه و فقط افراد از حقوق اخلاقی برخوردارند.

جنین‌ها شخص نیستند. بنابراین، جنین‌ها هیچ حق اخلاقی ندارند. این یک استدلال اساسی، یعنی قیاس منطقی، است که معتبر است.

اگر درست باشد که همه و فقط اشخاص از حقوق اخلاقی برخوردارند و جنین‌ها شخص نیستند، نتیجه می‌شود که جنین‌ها هیچ حق اخلاقی ندارند. حال، فرضیه بحث‌برانگیز، فرضیه دوم است، این ایده که جنین‌ها شخص نیستند. وارن چگونه از این فرضیه دفاع می‌کند؟ او یک شخص را به طور کلی به عنوان عضوی از جامعه اخلاقی تعریف می‌کند و استدلال می‌کند که جنین‌ها به عنوان اعضای جامعه اخلاقی واجد شرایط نیستند.

او همچنین از آزمایش فکری خودش برای القای شهود ما در این مورد استفاده می‌کند. فرض کنید این مسافران فضایی در سیاره دیگری فرود می‌آیند و با این موجودات متحرک که شکل عجیبی دارند روبرو می‌شوند. و آنها صداهای عجیب، بوق و سوت تولید می‌کنند.

و به نظر می‌رسد که آنها به شکلی عمدی در حال حرکت هستند. اما مسافران فضایی این موجودات را آنقدر عجیب و غریب می‌یابند که مطمئن نیستند که آیا آنها شخص هستند یا خیر. بنابراین، سوال این است، و وارن از ما می‌پرسد، آنها چه نوع سوالاتی باید پرسند یا خواهند پرسید تا مشخص شود که آیا این موجودات عجیب شخص هستند یا عضوی از جامعه اخلاقی؟ برای اطمینان از اینکه موجود عجیبی که در سیاره دیگری با آن مواجه شده‌اید، یک شخص است، به دنبال چه چیزهایی خواهید بود؟ او پیشنهاد می‌کند که اینها انواع چیزهایی هستند که آنها به دنبال آنها می‌گردند و من و شما نیز به دنبال آنها خواهیم بود.

ما می‌پرسیم، آیا آنها آگاه هستند؟ آیا سطحی از آگاهی وجود دارد؟ آیا می‌توانند استدلال کنند؟ آیا فعالیت خودانگیخته‌ای وجود دارد؟ آیا آنها ظرفیت برقراری ارتباط دارند؟ و آیا خودانگاره‌هایی وجود دارد؟ آیا آنها خودانگاره‌هایی دارند؟ بنابراین او پیشنهاد می‌کند که اینها انواع ویژگی‌هایی هستند که ما باید در هر صورت به دنبال آنها باشیم تا مطمئن شویم که آیا هر موجودیتی یک شخص، عضوی از جامعه اخلاقی است که بنابراین دارای حقوق است یا خیر. بنابراین، در میان این پنج معیار، او معتقد است که اولین و دومین مورد، و احتمالاً سومین مورد، برای شخصیت‌مندی ضروری هستند. این می‌تواند آگاهی، استدلال و شاید فعالیت خودانگیخته باشد.

اما چیزی که او پیشنهاد می‌دهد این است که حداقل برای شخص بودن باید هوشیار و دارای ظرفیت استدلال باشید. و اگر اینطور باشد، اگر اینها شرایط لازم باشند، و او معتقد است که آنها احتمالاً شرایط کافی برای شخص بودن نیز هستند، هر موجودی که هیچ یک از این ویژگی‌ها را نداشته باشد، شخص نخواهد بود. همانطور که معلوم می‌شود، جنین‌ها هیچ یک از این معیارها را ندارند.

بنابراین، جنین‌ها هوشیار نیستند، نمی‌توانند استدلال کنند، هیچ فعالیت خودانگیخته‌ای وجود ندارد، آنها توانایی برقراری ارتباط ندارند و هیچ خودانگاره‌ای ندارند. اینها چیزهایی هستند که همه بعداً در رشد انسان، در واقع، بسیار فراتر از تولد، به وجود می‌آیند. بنابراین، نتیجه‌گیری او این است که جنین‌ها حق زندگی ندارند و بنابراین زنان در هر صورت حق سقط جنین دارند.

خب، این هم یک استدلال بسیار تأثیرگذار است. از باب انتقاد، لازم به ذکر است که این استدلال، کشتن نوزادان ناخواسته را مجاز می‌داند. اگر یک نوزاد، یک نوزاد تازه متولد شده، نتواند استدلال کند، نتواند ارتباط برقرار کند، خودانگاره نداشته باشد و هیچ فعالیت خودانگیزه‌ای در او وجود نداشته باشد، پس این معیارها را ندارد.

حتی اگر آگاهی یا هوشیاری اولیه وجود داشته باشد، که فکر می‌کنم او می‌گوید حتی این هم برای یک نوزاد تازه متولد شده جای سوال دارد. اما او در مقاله‌اش که در اوایل دهه ۷۰ نوشت، با ارائه این استدلال، کاملاً به این موضوع می‌پردازد. او می‌پذیرد که، خب، نوزادکشی در برخی شرایط قابل قبول است، اما می‌گوید لازم نیست نگران این موضوع باشیم زیرا در اکثریت قریب به اتفاق موارد، اگر والدین نوزاد را نخواهند، شخص دیگری این کار را می‌کند.

بنابراین، اکنون که نوزاد خارج از رحم است، این موضوع به افراد دیگری نیز مربوط می‌شود و علاقه آنها به زنده نگه داشتن نوزاد قابل توجه است. افرادی هستند که می‌خواهند فرزندخوانده بپذیرند و غیره. بنابراین، او اساساً می‌گوید که به این دلایل نیازی به نگرانی در مورد نوزادکشی نیست، و نوزادکشی نتیجه منطقی دیدگاه اوست.

دوم اینکه، مثال او از مسافر فضایی به طرز بسیار ظریفی همراه‌کننده است. من فکر می‌کنم او شرایط کافی را با شرایط لازم برای شخصیت‌مند شدن اشتباه گرفته است. بنابراین، فقط برای روشن شدن تمایز بین شرط لازم، و شرط کافی

در Y است اگر Y شرط لازم برای X . نتواند وجود داشته باشد X در غیاب Y است اگر Y شرط لازم برای X نتواند وجود داشته باشد. بنابراین، می‌توانیم بگوییم که اکسیژن شرط لازم برای احتراق است. این X غیاب X است اگر Y شرط کافی برای X . بدان معناست که بدون حضور اکسیژن، احتراقی وجود نخواهد داشت را تضمین کند. بنابراین، تولد در ایالات متحده شرط کافی برای شهروندی ایالات متحده است Y حضور

این شرط لازم نیست. شما می‌توانید به عنوان شهروند ایالات متحده تابعیت بگیرید. لازم نیست در ایالات متحده متولد شده باشید. اما اگر در ایالات متحده متولد شده باشید، این شرط کافی برای شهروند ایالات متحده بودن شماست.

این تضمین می‌کند که شما شهروند ایالات متحده هستید. بنابراین، صرفاً به این دلیل که به استدلال وارن برگردیم، صرفاً به این دلیل که این معیارها یا این ویژگی‌های آگاهی، استدلال، خودانگاره، فعالیت خودانگیزه و توانایی برقراری ارتباط وجود دارد، صرفاً به این دلیل که شرایط کافی برای شخص‌بودگی وجود دارد، و این به ما زمینه‌ای برای نتیجه‌گیری می‌دهد که این موجوداتی که در سیاره دیگری یافتیم، شخص هستند، از این نتیجه نمی‌شود که آنها شرایط لازم برای شخص‌بودگی هستند، که شما باید آنها را برای شخص بودن داشته باشید. بنابراین، استدلال او به همین دلیل مشکل‌ساز است.

و در نهایت، تمایز او بین انسان و شخص، خود جای سوال دارد. و این یک فرض بسیار رایج در بحث‌های سقط جنین این روزها است. مردم، حتی طرفداران سرسخت سقط جنین، این را بدیهی می‌دانند که خب، ما می‌توانیم بین انسان بودن و شخص بودن تمایز قائل شویم، که این یک تمایز منطقی است.

اما می‌توانیم این را به چالش بکشیم. چه کسی گفته که آن شخص زیرمجموعه‌ای از انسان است؟ آیا ممکن است برعکس نباشد؟ اگر انسان زیرمجموعه‌ای از یک شخص باشد چه؟ به هر حال، انواع دیگری از اشخاص وجود دارند. خدا یک شخص است.

موجودات فرشته‌ای شخص هستند و انسان نیستند. و چه کسی می‌داند اگر سی. اس. لوئیس درست گفته باشد، خدا چه نوع اشخاص دیگری را می‌توانست در جهان خلق کند. حیات هوشمند در آنجا وجود دارد.

آنها می‌توانند حاملان تصویر الهی نیز باشند، و ما می‌توانیم این را تصور کنیم. بنابراین شاید یک انسان در واقع زیرمجموعه‌ای از یک شخص باشد، که در این صورت، اگر بدانیم که کسی انسان است، پس می‌دانیم که او فقط به خاطر انسان بودنش یک شخص است. و اگر اینطور باشد، پس هر انسانی در رحم هر زنی در هر مرحله از رشد، بنابراین یک شخص خواهد بود.

بنابراین، اینها دو استدلال اصلی برای موضع طرفدار حق انتخاب هستند، دو مورد از تأثیرگذارترین استدلال‌ها در تاریخ بحث سقط جنین، از جودیت جارویس تامپسون و ماریان وارن، و اینها برخی از پاسخ‌های انتقادی هستند که فکر می‌کنم مفید هستند. در سخنرانی بعدی، در مورد استدلال‌های طرفدار حق زندگی، فلسفی و الهیاتی، صحبت خواهیم کرد.

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه 10، سقط جنین، بخش 1 است.